

شب نامه‌ای به تاریخ ۱۹۰۹ میلادی (برابر ۱۲۸۸ خ) به عنوان ملت کیست؟ و حقوقش چیست؟ این تعریف جدید چنین نشان داده می‌شود:

ملت عبارت است از ساکنین زحمت‌کش یک مملکت. ملت آن کسانی هستند که از حاصل دسترنج و نتیجه زحمات خود معاش نموده و با غمخواری زندگی می‌کنند. به عبارتی دیگر، ملت آنان اند که در امور مدنی، محتاج به معاونت و همراهی یکدیگرند و برای راحت همدیگر کار می‌کنند. یعنی: باید مثلاً یکی کفاشی کند تا دیگران بی‌کفش نمانند و یکی حدادی کند تا کفاش و غیره را از این احتیاج بیرون آورد. همین طور، یکی بقالی کند، یکی عطاری کند، یکی علافی، یکی خیاطی، یکی بزازی، یکی زراعت. پس تمام افراد مردم که برای رفع احتیاجات یکدیگر کار می‌کنند از زارع و عامی تا اصناف تاجرها و غیره همگی ملت‌اند.

فراتر از این، نشریه مزبور به استثناء کردن آن طبقات و گروه‌های اجتماعی که ظاهراً نمی‌توان آنان را جزء ملت شمرد، می‌پردازد:

سوی مفتخورها، که آنها را نباید جزو ملت حساب کرد. زیرا آنها برای آسایش مردم و رفع احتیاج خود کار نمی‌کنند. ایشان، کسانی هستند که در سال همه را در خانه و یا جاهای خوب و خوش‌منظر راحت زندگی می‌کنند و به خوشی می‌گذرانند. و ابداً یک دینار به کار مردم نمی‌خورند و فقط منتظراند که دیگران کار کنند و اینها از حاصل دسترنج آنها لوازم زندگی و عیش و نوش خود را فراهم نمایند. پس این دسته مفتخور و بیکار را نمی‌توان ملت گفت. [۵۱]

یکی از معدود گروه‌های سیاسی که به روشنی این تعریف از ملت را در برنامه‌اش پذیرفت «انقلابیون اجتماعی ایران» (سوسیال رولوسیونرهای ایران) بودند که ترجیح می‌دادند «اجتماعیون انقلابیون» خوانده شوند. علامت رسمی آنان مشتمل بر این عنوان بود: جمعیت سوسیال رولوسیونر ایران (احرار - هوالقادر). در برنامه رسمی این گروه، جمعیت سوسیال رولوسیونر، پس از اعلام همدردی و توجه خود به «ملت ستمدیده ایران» که «گرفتار در چنگال‌های گرگان داخلی و خارجی» شده‌اند، زارعان، اصناف، تجار، صنعتگران، اهل نظام و طلاب را به هماهنگی تلاش‌های خود به تشکیل یک حکومت حاکم «ملی» فرامی‌خواند. [۵۲]

به‌خصوص لازم به یادآوری است که این اجتماعیون انقلابیون نخستین گروه سیاسی

بودند که به کارگیری انحصاری زبان فارسی را به عنوان «زبان رسمی کشور» مورد حمایت قرار داده با تأکید بر این که این زبان نه تنها باید در مجلس ملی بلکه در شوراهای ایالتی نیز به کار رود. [۵۳]

باید توجه داشت که در طی دوره مورد بحث، توجه جدی در تعریف اصطلاحاتی مانند ملت، امت، قوم و اهالی به گروه‌های کوچکی از روشنفکران ایرانی منحصر بود. به همین ترتیب، تغییر در معانی یا تعاریف جدید کلماتی نظیر ترک، آذری یا آذربایجانی توجه تعداد حتی کمتری از طبقه روشنفکر را به خود جلب کرده بود. اهمیت این دلمشغولی‌های روشنفکرانه وقتی کاملاً روشن می‌شود که به این نکته توجه کنیم که در ایران، از لحاظ تاریخی، یک دولت پیوسته متمرکز و نیرومند یا اتفاق نظر مردم روی این مطالب وجود نداشته است. لذا، معانی جدید این اصطلاحات که در این فصل مورد اشاره قرار گرفت، به وسیله بسیاری از اندیشه‌مندان سیاسی آن زمان، بالقوه خطرناک و تفرقه‌انگیز تلقی می‌شد.

آذربایجانی‌ها، ملتی در قفقاز و گروهی قومی در ایران

افول حکومت امپراتوری روسیه، زمینه را برای پدید آمدن یک جمهوری مستقل در ماوراء قفقاز آماده ساخت. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ میلادی (برابر آبان ۱۲۹۶ خ)، کمیساریای ماوراء قفقاز در (شهر) تفلیس برپا شد. در نخستین اعلامیه رسمی این کمیساریا که به نام «دموکراسی انقلابی ماوراء قفقاز» صادر شد، بر لزوم اجرای «حق ملل برای خودمختاری، که انقلاب روسیه آن را اعلام کرده بود» تأکید گردید. و پنج ماه بعد، در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۱۸ میلادی (برابر ۲/۲/۱۲۹۷ خ) منشویک‌های گرجی، داشناکیست‌های ارمنی و مساواتی‌های مسلمان در تلاشی جمعی هماهنگ شدند و تشکیل «جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز» را اعلام کردند. [۵۴]

وحدت ماوراء قفقاز عمر کوتاهی داشت. در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۱۸ میلادی (برابر ۵ خرداد ۱۲۹۷ خورشیدی) در طی آخرین جلسه کنفرانسی که به منظور دستیابی به یک مصالحه‌نامه با امپراتوری عثمانی برگزار شده بود «دشمنی‌های پنهانی بین سه عضو جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز خیلی سریع آشکار شد و همکاری بین آنها به زودی گسسته گردید.» [۵۵] در همان روز، «مجمع ماوراء قفقاز»، به قصد انحلال جمهوری ناپایدار فدراتیو (ماوراء قفقاز) جلسه‌ای برگزار کرد. بلافاصله پس از آن، شورای ملی گرجستان، تشکیل جمهوری مستقل گرجستان و دو روز بعد ارمنی‌ها، به دنبال گرجی‌ها، استقلال جمهوری خود را اعلام داشتند.

در همین ایام، در ۲۷ مه (ششم خرداد ۱۲۹۷ خ)، شورای ملی مسلمانان در تفلیس برگزار شد و «اعلامیه استقلال آذربایجان را به تصویب رسانید، جمهوری ای که قفقاز جنوبی و شرقی را دربر می‌گرفت.» [۵۶] روز بعد از آن، «هیأت حکومت تاتارهای ماوراء قفقاز که اکنون خود را آذربایجان می‌خواندند گنجه را که بعدها کیروف آباد نام گرفت، به نام پایتخت موقت جمهوری برگزیدند.» [۵۷]

پذیرش نام آذربایجان برای منطقه جنوبی و شرقی ماوراء قفقاز، به زودی در ایران و آذربایجان نگرانی درست کرد. محمدامین رسول‌زاده، پایه‌گذار جمهوری آذربایجان در ماوراء قفقاز، از همان روزهای نخست، سرزمین آذربایجان جدید را شامل حوزه حکومتی «باکو، الیزابت پُل گوبرنیاس، حوزه حکومتی نواحی جنوبی تفلیس و ایروان و سرزمین زا کاتال» [۵۸] می‌دانست. بعدها، هنگامی که این جمهوری به وسیله بولشویک‌ها برانداخته شد و رسول‌زاده مجبور شد به خارج پناهنده شود، وی قبول کرد که برگزیدن این نام برای جمهوری تازه پای مذکور اشتباه بوده است.

رسول‌زاده در مقاله‌ای که درباره تاریخ جمهوری مستعجل آذربایجان نوشت تصدیق نمود که «آلبانیا (آذربایجان شوروی سابق) از آذربایجان (آذربایجان ایران) متفاوت است.» [۵۹] از این گذشته، او در نامه‌ای به تقی‌زاده اشتیاق خود را برای «انجام هر کاری که از ناخشنودی بیشتر بین ایرانیان جلوگیری کند» اعلام داشت. [۶۰]*

به هر حال، اگرچه «جمهوری آذربایجان» نام پذیرفته شده‌ای به وسیله مساواتیان مسلمان بود، هنگامی که بولشویک‌ها حکومت خود را در این منطقه استوار ساختند، از ادامه دادن به این عنوان اجتناب نورزیدند. در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ میلادی (برابر هشتم اردیبهشت ۱۲۹۹ خ) حکومت مساواتیان توسط بولشویک‌های انقلابی برانداخته شد و جمهوری مستقل شوروی آذربایجان بنیان یافت. [۶۱]

با پذیرش خط‌مشی ملیت شوروی و ایجاد یک عده دولت - ملت در سرزمین امپراتوری قدیمی روسیه، یک ملت هم به نام آذربایجانی، مشخص گردید. این ملت، با زبان متمایز خود، عبارت بودند از سکنه منطقه جنوب قفقاز که بعدها به جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان شهرت یافت. [۶۲]

علی‌رغم تحولات سیاسی در جنوب قفقاز، ایالت آذربایجان در ایران جزئی جدانشدنی از کشور باقی ماند. از این گذشته، در سال‌های پس از آن، هنگامی که در دوره رضاشاه، دولت - ملت نوینی در ایران به وجود آمد، آذربایجانی‌ها گروهی قومی به‌شمار آمدند که همراه با دیگر اقوامی که در محدوده ایران زندگی می‌کردند، ملت ایران را تشکیل می‌دادند.

* همچنین نگاه شود به مقاله «مسأله آذربایجان» نوشته کاوه بیات در مجله گفتگو، ش ۱۲، تاسستان ۱۳۷۵، ص ۲۹ تا ۴۵ (مترجم).

۲

پیدایش نهضت خودمختاری آذربایجان

پادشاهمان قدری بی‌شعور است... تصور نمی‌کند که هرگاه مردم به ستوه آمده، یک‌دل و یک‌جهت سر از اطاعت و تمکین برداشته جواب بدهند، چه خواهد کرد. همه مردم را یک‌دفعه خواهد کشت؟ نمی‌تواند! بلکه یک‌دفعه هجوم عام و بلوا شود، جان خودش و وزراء و دولتش در خطر است... این مردم، این حرکات را برحسب وحشیگری نکرده و نمی‌کنند؛ بلکه به واسطه ناچاری است که آنچه به لسان عجز و انکسار و استدعا و تظلمات کرده‌اند، اصلاً اعتنایی نکرده‌اند، لذا در این مقامات برآمده‌اند.

توزیع شده ۲۱ آوریل ۱۹۰۶ / اول اردیبهشت ۱۲۸۵ خ
(م.م. شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار ما، ج ۱ ص ۲۱)

انقلاب مشروطه

در خلال وقایع انقلاب مشروطیت، از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ خ)،

اثری از تمایل به خودمختاری محلی بین مشروطه‌طلبان دیده نمی‌شد. آنچه در نوشته‌های آن روزگار در ایران دیده می‌شود، عقیده عمومی است مبنی بر اینکه انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی تنها در گرو حکومتی کاملاً پابرجا و متمرکز بر اساس قانون و نظم است. لاقلاً تا یک دهه پس از انقلاب مشروطه، مشخصه عمده‌ای که مشروطه‌طلبان را از مخالفان محافظه کارشان «که حامی استبداد بودند» متمایز می‌ساخت چنین آرمان‌های سیاسی بود.

در انقلاب مشروطیت همدلان آذربایجانی، فارس، بختیاری و گیلانی در کنار یکدیگر علیه آن نیروهایی که از «بی قانونی» و قدرت خودسرانه مطلق سلطنت پشتیبانی می‌کردند، جنگیدند. آنان در مخالفت با دولتی که تصمیم‌گیری را منحصر به خود ساخته بود، متحد بودند. هدف آنان این نبود که قدرت تصمیم‌گیری مزبور را بین اقوام گروه‌بندی شده مختلف کشور تقسیم کنند تا کشورهای مستقل بر پایه هویت قومی به وجود آید. گرچه، به نظر آنان، انقلاب مستلزم دگرگونی در ساختار قدیمی قدرت بود که ساختاری متمرکز، خودکامه و مستبد داشت، اما هنوز معتقد بودند که حکومت جدید می‌بایست متمرکز باشد. با این تفاوت که حکومت تازه باید حکومتی باشد که به صورت معقول و بر پایه یک قانون اساسی به اجرای وظیفه پردازد.

قانون اساسی ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ خ)، باشتاب نوشته شده و به همین دلیل جنبه‌های اساسی یک حکومت مشروطه را نادیده گرفته یا به طور کامل پیش‌بینی نکرده بود. همان‌گونه که یکی از درباریان بعدها نوشت، پادشاه قاجار در شرف مرگ بود و همه در وضعی نابسامان بودند. بعضی تا آنجا پیش رفتند که از «پزشک شاه خواسته بودند که مرگ او را حداقل برای یک هفته دیگر به عقب بیندازد تا قانون اساسی آماده شود.» [۱] امید می‌رفت که پادشاه بتواند متن نهایی قانون اساسی را پیش از مرگ توشیح کند. از سر اتفاق، پادشاه در ماه دسامبر (دی ماه ۱۲۸۵ خ) رسماً با متن قانون اساسی موافقت کرد و سپس ده روز بعد از آن درگذشت.

وکلائی مجلس، که تنها با تعلق به بعضی از طبقات اجتماعی و مشاغل معین [۲] می‌توانستند به مجلس راه یابند، به زودی کمبودهای نخستین متن قانون اساسی را دریافتند و بنابراین کمیسیونی مرکب از شش نفر از وکلا را مأمور کردند مواد متممی را که به متمم قانون اساسی معروف شد، بنویسند. [۳]

نقطه ضعف عمده در متن قانون اساسی، عدم پیش‌بینی تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه بود. برای مثال وزراء به جای اینکه در برابر مجلس مسؤول باشند، نزد پادشاه مسؤول بودند. از اینها گذشته، اصول اساسی دموکراتیکی که باید حاکمیت مردم را تضمین کند در فرایند عملی

حکومت وجود نداشت.

کمیته‌هایی از این دست، چنان بدیهی و درگیری‌های بین مجلس و حکومت آن چنان وخیم بود، که از قول وکیلی به عنوان شکایت نقل شده است که:
مگر ما حکومت مشروطه نداریم؟ اگر چنین است، چرا مقتضیات اساسی مشروطه‌طلبی را ایفاء نمی‌کند؟

نخست‌وزیر، مشیرالدوله، بلافاصله با پرخاش جواب داد که:
خیر! اینجا حکومت مشروطه نیست. شاه به شما مجمعی داده تا به قصد مشورت دادن درباره قوانین کشور تشکیل جلسه دهید.[۴]

از آنجا که به نارسایی‌های قانون اساسی پی برده شده بود، سرانجام در ماه اکتبر ۱۹۰۷ (مهرماه ۱۲۸۶ خ)، پس از ماه‌ها جرّ و بحث بین مشروطه‌طلبان و شاه تازه به سلطنت رسیده، که بعداً مورد پشتیبانی گروهی از روحانیان قرار گرفت، متمم قانون اساسی که پیشنهاد کمیسیونی بود که برای این کار تعیین شده بود، به تصویب رسید.[۵]
یکی از موضوعات مهمی که در متمم قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته بود حق مردم ایالات بود به داشتن انجمن‌های ایالتی و ولایتی. مطابق با مواد ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی، هر شهر و هر ایالت می‌توانست انجمنی داشته باشد. وظیفه ابتدایی این انجمن به عنوان نمایندگی حکومت مرکزی عبارت از سرپرستی امور محلی و وصول و تخصیص مالیات‌های منطقه‌ای بود.

نمی‌توان سهم آذربایجانی‌ها را در ترغیب مجلس به قبول طرح انجمن‌های ایالتی نادیده گرفت. به‌هرحال، تبریزی‌ها در استقرار انجمن ایالتی آذربایجان، حتی ماه‌ها پیش از تصویب متمم قانون اساسی، پیشگام بودند.

انجمن تبریز

انجمن تبریز در سپتامبر ۱۹۰۶ (برابر شهریور ۱۲۸۵ خ) تأسیس شد. اگرچه وظیفه اصلی این انجمن برگزیدن و نامزد ساختن وکلای مجلس بود[۶] اما به زودی رأساً به صورت پارلمانی منطقه‌ای درآمد.[۷] برخی از تاریخ‌نگاران تا آنجا پیش رفته‌اند که آن را با

شوراهایی که طی انقلاب ۱۹۰۵ [۸] روسیه تشکیل شده بود مقایسه کرده‌اند و گمان برده‌اند که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر این انجمن تأثیر گذاشته است. [۹]

این انجمن از خود روزنامه‌ای به نام جریده ملی داشت که نخستین شماره آن در ماه اکتبر ۱۹۰۶ (آذر ۱۲۸۵ خ) نشر یافت. پس از این که سی و هفت شماره آن هر دو هفته یکبار چاپ شد نام آن به انجمن تغییر یافت. لازم به یادآوری است که این روزنامه، با نام قدیم و جدیدش، به زبان فارسی نوشته می‌شد و علاوه بر درج اخبار مربوط به انجمن و صورت جلسات مختلف آن، اخبار ملی هم چاپ می‌کرد و به‌خصوص اخبار مربوط به مجلس را. در بعضی شماره‌ها، سرمقاله‌های آموزنده طولانی، در مورد اصول اساسی مشروطه‌طلبی با عناوینی مانند «معنی واقعی آزادی، برابری و برادری» درج می‌شد. [۱۰]

در نخستین روزها، مشروطه‌طلبان تبریزی، در سخنرانی‌ها و انتشارات خود انجمن را مجلس ملی می‌خواندند. در واقع، در نخستین شماره جریده ملی سرمقاله‌ای است که به طور کامل از تأسیس «مجلس ملی» گفتگو دارد. [۱۱] در تهران فوراً بر سر استعمال این عنوان ابراز نگرانی شد. تنی چند از وکلای مجلس در تهران، تبریزی‌ها را به تجاوز از حدود وظایف خود و تصور منزلت دارالشورای مرکزی برای انجمن ایالتی متهم کردند. [۱۲]

وکلای آذربایجانی حاضر در تهران، بلافاصله با انکار اینکه اعضای انجمن چنین مقاصدی داشته‌اند، واکنش نشان دادند. در همین خلال، روزنامه انجمن در شماره ۴۱، مورخ نهم فوریه ۱۹۰۷ (۲۰ بهمن ۱۲۸۵ خ)، آنچه را که وکلای آذربایجانی در مجلس گفته بودند، تأیید کرد. وکلا اصرار ورزیده بودند که انجمن تبریز یک انجمن ایالتی است و نه یک مجلس ملی. از آن پس، مشروطه‌خواهان تبریزی در به کار بردن یکی از دو عنوان «انجمن تبریز» یا «انجمن ایالتی آذربایجان» برای انجمن بیشتر از گذشته دقت به خرج دادند.

بعضی از مورخان در مورد اثری که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر انقلاب مشروطه ایران داشته است، مبالغه ورزیده‌اند. برای نمونه، هما ناطق، مورخ ایرانی، معتقد است که در واقع اصطلاح «انجمن» که تبریزی‌ها برای شورای خود پذیرفته بودند ترجمه کلمه روسی «سویت» (شورا) بود. او برای تأیید این استدلال به کتابی درباره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به نام تاریخ انقلاب روسیه تألیف دکتر خلیل بیگک لبنانی ارجاع می‌دهد. در ترجمه فارسی این اثر، مترجم، سیدعبدالحسین رضوی، عبارت Petersburg Soviet را به انجمن پترزبورگ برگردانده است. [۱۳] لیکن ترجمه مزبور در ژوئیه ۱۹۰۸ چاپ شده و بلافاصله هم به وسیله حکومت وقت منع گردیده و چاپ دوم آن هم در اکتبر ۱۹۰۹ نشر یافته است. [۱۴] به هر حال، ترجمه

دیرتر از آن چاپ شده است که بر مؤسسان انجمن تبریز اثری بگذارد.

انجمن تبریز، غیر از رسیدگی به امور محلی و عمل به عنوان محکمه‌ای قضایی و رسیدگی به تعداد زیادی شکایت از سرتاسر ایالت، به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر مجلس (شورای ملی) در تهران اثر می‌گذاشت. وکلای آذربایجانی در تهران با تبریز تماس نزدیکی داشتند و در بسیاری از مواقع درباره مسائل مطروحه در مجلس با انجمن مشورت می‌کردند. [۱۵] حتی در مواردی انجمن برای دستیابی به اهداف خود از وارد آوردن فشار مستقیم روی مجلس و حکومت پروایی نداشت. برای مثال، هنگامی که محمدعلی میرزا، که تازه به سلطنت رسیده بود، رفتاری را آغاز کرد حاکی از اینکه حضور مجلس و وجود قانون اساسی را تاب نمی‌آورد، انجمن تبریز تلگرافی به مجلس فرستاد و ضمن طرح هفت تقاضا از جمله درخواست کرد که شاه کتباً تأیید کند که حکومت ایران یک حکومت به‌شروطه است و اینکه هر شهر و ایالت حق دارد انجمنی محلی داشته باشد. [۱۶] بعدها، که شاه با چاپ اعلامیه‌ای زیرعنوان «راه نجات و امیدواری ملت» [۱۷] مخالفت خود را با مجلس علنی ساخت، انجمن تبریز فوراً به انجمن‌های ایالتی خراسان، فارس، کرمان و اصفهان تلگرافی فرستاد و شاه را به «نقض وعده‌هایش» متهم کرد. در همین تلگراف‌ها، از شاه به عنوان «یک خائن به کشور و به ملت» یاد می‌شود و ملت‌مانه خواسته می‌شود که «همه برادران ایرانی قیام کنند و مجلس کبیر و قانون اساسی را حفاظت نمایند.» [۱۸]

محمدعلی میرزا واقعاً مواعید خود را شکسته بود. او سه روز بعد در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (برابر ۲ تیر ۱۲۸۷ خ) دستور داد ساختمان مجلس را بمباران کنند و بدین‌گونه فصل کاملاً جدیدی در انقلاب مشروطه ایران گشوده شد. [۱۹] مدتی پس از این، شاه در نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت، مشیرالسلطنه، اعمال خود را با ملامت «انجمن‌های» غیرمجازی که «دخالت‌هایشان در امور حکومت، آشفتگی در کشور را عنان گسیخته کرده و او را مجبور نموده تا مجلس را منحل کند» توجیه می‌کند. او وعده می‌دهد که «تعلیق مجلس، در هر صورت، بیشتر از سه ماه به درازا نخواهد کشید.» [۲۰]

اخبار بمباران مجلس فوری در تبریز به اطلاع مردم نرسید. دلیل این امر تصمیم میرزا [محمدعلی] خان تربیت، مشروطه‌طلب مشهور تبریزی بود که (در آن هنگام) متصدی تلگراف‌خانه بود. در عوض او مطلب را در جلسه‌ای محرمانه به انجمن اطلاع داد تا انجمن را بی‌درنگ به عملی مستقل، یعنی در دست گرفتن اداره قسمتی از شهر (تبریز) وادار کند. [۲۱] انجمن که نظارت بر زرادخانه را در دست گرفته بود سرانجام به مسلح کردن داوطلبانی که

آموزش آنان ماه‌ها پیش در طی دوره‌های ویژه‌ای آغاز شده بود، مبادرت کرد. [۲۲] تبریزی‌ها به طور قطع در انتظار وقوع چنین روزهای پردردسری بودند و به همین دلیل برای دفاع از آرمان‌های سیاسی خود آمادگی داشتند.

از ماه ژوئن ۱۹۰۸ تا ماه ژوئیه ۱۹۰۹ (برابر خرداد ۱۲۸۷ تا تیر ۱۲۸۸ خ)، یعنی دوران سیزده ماهه کودتای محمدعلی میرزا، در نهضت مشروطه ایران مرحله‌ای سرنوشت‌ساز محسوب می‌شود. علی‌رغم این واقعیت که کودتای شاه، لاقلاً برای مدتی، به طور موفقیت‌آمیزی سدره راه حکومت مشروطه شده بود، در مجموع و در درازمدت، مداخله خشونت‌آمیز او، نهضت را به جنب و جوش واداشت. طبقات ثروتمند که از همان روزهای نخستین نهضت سنگرها را رها ساخته بودند و حتی در بعضی موارد به دروغ خود را با مردم هماهنگ نشان می‌دادند، اینک تکان خورده و وجدانشان بیدار شده بود. برای همه واضح بود که نهضت مشروطه این توانایی را دارد که در ساختارهای اجتماعی - سیاسی قدیمی و موجود، دگرگونی‌های مهمی به وجود آورد. از جانب دیگر، عامه مردم به این نتیجه رسیدند که حکومت مشروطه برای خوراک همگان «کبابی به پهنای یک کف دست تهیه نساخته است». این نقل اشاره به اظهار شیخ سلیم یکی از طرفداران انقلاب است. چه در روزهای نخستین نهضت در تبریز، او به مردم وعده داده بود که وقتی قانون اساسی تنظیم شود آنان از این‌گونه امتیازات برخوردار خواهند شد. [۲۳]

روی هم رفته، سهمی که آذربایجان، و خصوصاً مشروطه‌طلبان تبریزی، در طول مدت این سیزده ماه آکنده از جنگ و قحطی داشتند آن چنان مؤثر بود که از آن زمان تا کنون، از دید بسیاری از ایرانیان، آذربایجان به عنوان مرکزی شناخته شده که هر دگرگونی سیاسی پیشروی از آنجا ریشه خواهد گرفت. کسروی، کسی که یکی از شاهدان وقایع «انقلاب» تبریز بود، تبریز را با این جملات با پاریس مقایسه می‌کند:

این پیش‌آمد می‌رساند که چنان که در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بی‌چیزان و پابرهنگان پیش آمده‌اند و کم‌کم چیره می‌گردند و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون می‌آورد. این خاصیت شورش است که یک توده نخست دست به هم داده خود را از زیر دست خودکامگان و درباریان بیرون آورند و سپس گروه بی‌چیزان و سختی‌کشان پیش آمده به کینه‌جویی از توانگران و خوش‌زیندگان پردازند. در پاریس دانتون (G.J.Danton) و روبسپیر (M.Robespierre) و هیر (J.R. Hebert) بجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که به یک رشته کارهای هراس‌انگیز تاریخی

برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند و گرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید. بدینسان تبریز با شور و آشوب روز می‌گذاشت».[۲۴]

پیش از این گفته شد که مشروطه‌طلبان تبریزی در قبال خبرهای تهران بی‌درنگ عکس‌العمل نشان دادند و توانستند نظارت بخشی از شهر را در دست گیرند. در همین هنگام، رقبای محافظه‌کار، گروه سلطنت‌طلبان و اسلامیه بخش‌های دیگر شهر را به زیر لوای خود درآوردند. اینان از مردم تبریز خواستند که «حساب خود را با برافراشتن پرچمی سفید بر سر در خانه‌هایشان از بایی‌ها و کفار مشروطه‌طلب جدا کنند».[۲۵] در واقع تبریز بین این دو جناح تقسیم شده بود. «پرلاشز» تبریز، امیرخیز بود که در کنار محله‌های مارالان و خیابان، سنگر مشروطه‌طلبان محسوب می‌شد. به استثنای امیرخیز، سلطنت‌طلبان، شمال شهر، یعنی محله‌های دَوَه‌چی، سرخاب و شش کلان را در دست داشتند. این تقسیم‌بندی، به همین صورت، برای چند ماه برقرار بود.[۲۶]

در این اوضاع و احوال، سازمان نظامی غیرمنسجمی جای انجمن تبریز را گرفت. این سازمان تحت فرماندهی ستارخان اداره می‌شد. ستارخان یک نفر شیخی دلال اسب بود از محله امیرخیز که به همراهی باقرخان بنا که او هم شیخی و از محله مارالان بود، داوطلبان را گرد آورده، آنان را مسلح کرده و گروهی شبه نظامی برپا کردند که اعضای آن را مجاهدین می‌خواندند. این مجاهدین تبریز، که تعدادشان را حداکثر تا ده هزار نفر تخمین زده‌اند[۲۷] با قوای مجهز دولتی جنگی به راه انداخته و در برابر سلطنت‌طلبان به جنگ جانانه‌ای پرداختند. در طول این دوران، مجاهدان برای اینکه درخواست‌های خود را به اطلاع تهران برسانند، غالباً تلگراف‌هایی از این گونه به تهران می‌فرستادند:

آذربایجانی بدبخت، به رغم مفتریات مغرضین، نه شرارت طلب است و نه یاغی و نه دعوی سلطنت دارد، نه خیال استقلال و انفکاک. نه شور خونریزی در سر دارند، نه هوای انتقام. در هر فرصتی به مدعیان خود و به تمام عالم اعلام کرده که مقصود مقدس و معشوقه گمشده‌ی، مشروطیت سلطنت ابد مدت ایران است و کعبه محبوب وی، دارالشورای ملی تهران، و قاضی عدل و حاکم رفیع همه اختلافات، همان کتاب مقدس قانون اساسی است.[۲۸]

عین‌الدوله رهبری گروه سلطنت‌طلبان را به عهده داشت که به تازگی از سوی شاه به عنوان